

# داستان جمشید از منظر عرفان

جمشید یکی از پادشاهان اساطیری ایران است. او با زعم و مرمی و پسر صلیبی  
 ظهیر زنده بود و فرقه‌ای او را برادر ظهیر مورت گویند و طایفه‌ای بر او زاده گفتند  
 در زمان جهانگیری وی ممالک عالم به کمان معموری و آبادانی رسیدند به زعم  
 طایفه‌ای از مورخان جمشید اول کسی است که استطاعاً علم طب کرد  
 جمشید به قول طبری هفتصد سال و به عقیده بعضی دیگر ۷۰۶ سال به  
 خدایرستی معتقد و ثابت قدم بود. این گاه دعوی الوهیت کرد. صفاک تازی  
 لشکر بر سرش آورد و جمشید از مقاومت در مانده و قرار کرد. موقت سلطنت  
 وی به قول اکثر مورخان هفتصد سال و حیاتیکن هزار سال بوده است. از  
 جمله کتابهایی که گزارش از زندگی و روزگار جمشید به ما می‌دهد شاهنامه  
 حکیم ابوالقاسم فردوسی است.

جمشید یکی از پادشاهان اساطیری ایران است. او با زعم و مرمی و پسر صلیبی  
 ظهیر زنده بود و فرقه‌ای او را برادر ظهیر مورت گویند و طایفه‌ای بر او زاده گفتند  
 در زمان جهانگیری وی ممالک عالم به کمان معموری و آبادانی رسیدند به زعم  
 طایفه‌ای از مورخان جمشید اول کسی است که استطاعاً علم طب کرد  
 جمشید به قول طبری هفتصد سال و به عقیده بعضی دیگر ۷۰۶ سال به



پرونده‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی



بی‌شک از جمله داستانهای عرفانی شاهنامه داستان جمشید است. اگر از منظر و خاستگاه عارفان به این داستان بنگریم درمی‌یابیم که جمشید نماد سلیمان است آن هم سلیمانی که هم‌سویی آن با سلیمان مطرح شده در قرآن کمتر از هم‌خوانی آن با سلیمان مذکور در کتاب مقدس و متون عرفانی است. به علت اینکه سلیمانی که در قرآن مطرح شده است طبق اعتقاد مسلمانان پیغمبر است و معصوم، لذا خطایی از وی سر نمی‌زند. اما سلیمانی که در کتاب مقدس معرفی شده پادشاهی است که در نهایت امر، دچار شرک و انحراف از مسیر حق شده و به همین دلیل قدرت و دولتش از هم گسیخته و نابود می‌گردد.

از نگاه عارفان سلیمان در عین اینکه ویژگیهای سلیمان پیامبر را دارد لیکن شخص خاصی نیست بلکه هر کسی که در صراط حق گام بردارد و از عقل و اندیشه خویش به خوبی استفاده کند سلیمان است، علاوه بر این سلیمان پیامبر نیز از شأن و منزلت و حقیقت وجودی خود برخوردار است. در اینجا ما خلاصه‌ای از داستان سلیمان را برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر طبق بیان هر یک از این سه (قرآن، کتاب مقدس و متون عرفانی) به طور جداگانه یادآور می‌شویم و در ادامه به داستان جمشید از منظر عارفان می‌پردازیم.

### □ سلیمان در بیان قرآن

سلیمان در بیان قرآن پیامبری است که علم و حکمت به او ارزانی شده. او مردی است که جز خدا را پرستش نمی‌کند. با دو جن و انس در طاعت و تابع امر اوست وی زبان مرغان و دیگر حیوانات را می‌فهمد. باری مرتکب ترک اولی شده و توبه می‌کند. توبه‌اش نیز پذیرفته می‌شود.<sup>۱</sup>

### □ سلیمان در بیان کتاب مقدس

سلیمان در بیان کتاب مقدس پادشاهی است دارای همسران متعدد و فراوان که نهایتاً تحت تأثیر عقاید زنان خویش از راه یکتاپرستی به طور محسوس منحرف می‌شود و برای خدایان دیگر هم قربانی تقدیم می‌کند و می‌سوزاند، در حالیکه خداوند قبلاً او را از این کار پرهیز و نسبت به عواقب سوء آن هشدار داده است، سرانجام این خطای فاحش موجب سقوط و از بین رفتن سلطنت و حکومت وی می‌گردد.<sup>۲</sup>

### □ سلیمان در بیان متون عرفانی

سلیمان در بیان متون عرفانی نماد عقل و درایت است، نماد عقل و روحی است که حاکم بر جهان است و از نعمت رحیمیت و رحمانیت خداوند برخوردار است و توانایی تبدیل صفات را دارد. نماد انسان کامل است.<sup>۳</sup>

### □ جمشید نماد سلیمان است

با توجه به مطالب فوق جای شک و تردید نمی‌ماند که در شاهنامه جمشید نماد سلیمان است چنان که صاحب «شاهنامه آبخور عارفان» نیز اشاره فرموده‌اند؛ گرچه موضوع را خوب نشکافته‌اند و لذا نتیجه‌ای که بایستی گرفته شود اخذ نمی‌شود.

«جمشید نام پادشاهی است معروف که در اول جم نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید روزی بود که آفتاب به نقطه اول حمل آمده بود، فرمود که تخت مرصعی را در جای بلندی گذاشتند و تاج مرصعی بر سر نهاده بر

آن تخت نشست، چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد و چون به زبان پهلوی شعاع را «شید» می‌گویند این لفظ را بر جم افزودند و جمشید گفتند یعنی پادشاه روشن و در آن روز جشنی عظیم کردند و آن روز را نوروز نام نهادند»<sup>۴</sup>

وی به عقیده اکثر مورخان پسر طهمورث است که طبق بیان شاهنامه

چو رفت از جهان نامور شهریار

پسر شد به جای پدر نامدار

گران‌مایه جمشید، فرزند اوی

کمر بسته و دل پر از پند اوی

برآمد بر آن تخت فرخ پدر

به رسم کیان بر سرش تاج زر

زمانه برآسوده از دآوری

به فرمان او دیو و مرغ و پری

منم گفت با «فره ایزدی»

همم شهر یاری هم موبدی

بدان را، ز بد، دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

### □ فره ایزدی نماد حکمت و علم است

«فره به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی فره با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع رسیدن به برکت، اقبال و خواسته وابسته به داشتن فره است. اما فره بر اثر خویش کاری به دست می‌آید. اگر هر کسی، هر طبقه و هر قوم خویش کاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند. فرهمند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد. اما فره نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. فره سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که فره باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویش کاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن بر زندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویش کاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است. انسان می‌تواند دارای فره باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فره را بدست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد»<sup>۵</sup>

از منظر عرفان فره ایزدی در حقیقت همان حکمت یا عقل و علم دآوری است که به جمشید (نماد سلیمان) اعطا شده است. چنان که در قرآن آمده است «و کلاً آتیناه حکماً و علماً» یعنی ما به داوود و سلیمان حکم (مقام حکمرانی و قضاوت) و علم را بخشیدیم.

بر همین اساس جمشید بر نفس خویش غالب شده و به قول معروف امیر خویشتن خویش می‌شود.

او چهار گروه را به عنوان چهار ستون اصلی پیکره انسانی و یا جامعه انسانی انتخاب کرده و هر یک را در محل مناسب خود، که به تعبیری اجرای عدالت با درایت کامل است، به کار گرفت و به اطاعت از خود درآورد.

این چهار گروه بر اساس شاهنامه عبارت‌اند از:

۱. کاتوزیان ۲. نیساریان ۳. نسودیان ۴. اهنوخشیان

طبق ظاهر داستان چهار گروه فوق عبارت است از چهار طبقه اجتماعی. اما از منظر عرفان چهار دسته فوق می‌تواند چهار ویژگی مهم انسانی باشد که طبق دستور علمای عرفان و اخلاق اگر تحت فرمان عقل و اندیشه انسان

قرار گیرند و انسان بر آنها غالب شود به سعادت و خوشبختی دست یازیده ولی اگر نفس اماره بر آنها غالب شد و آنها در تحت امر نفس اماره قرار گرفتند آن انسان به شقاوت و بدبختی مبتلا خواهد شد.

کاتوزیان نماد زاهدان، عارفان، روحانیان و اعضا و جوارحی است که در پرستش و نیایش دخالت و نقش بارز دارند.

درباره گروه اول یعنی کاتوزیان در شاهنامه می‌خوانیم:

گروهی که: کاتوزیان خوانیش

به رسم پرستندگان دانیش

جدا کردشان از میان گروه

پرستنده را جایگه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان

نوان بیش روشن جهاندارشان

کاتوزیان واژه‌ای است به معنی پرستندگان یا پرستش‌کنندگان این واژه به احتمال قریب به یقین تحریف‌شده واژه «که آتوربان» است که به معنی پرستندگان آتش و یا پرستاران آتش می‌باشد اما از منظر عرفان می‌توان گفت: کاتوزیان در اجتماع و جامعه، نماد زهدان، رهبانان، پارسایان و صوفیان و بلکه دانایان است ولی در وجود یک شخص نماد اعضا و جوارحی است که در پرستش و نیایش دخالت دارند که بارزترین آنها عبارت‌اند از: دستها، زانوها، پیشانی و انگشتان پا، این اعضا و جوارح بنا به اینکه در نماز هم نقش اساسی دارند در اسلام از احترام خاصی برخوردارند، از جمله آن می‌توان به مسئله حنوط اشاره کرد چرا که در اسلام واجب است بعد از غسل میت این اعضا حنوط شوند یعنی به پیشانی، کف دستها، سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ باها کافور مالیده شود و اگر کافور آن بر اثر کهنه‌گی یا نامرغوب بودن، عطر و بوی خود را از دست داده باشد کافی نیست.<sup>۶</sup>

□ □ □

کوه نماد نماز، معراج، قطب، پیر، امام، معبد، قلب و پناهگاه عارفانه است

بر اساس شاهنامه جمشید، کازتویان را به کوه فرستاد. حال اگر کاتوزیان را نماد اعضا و جوارحی که در پرستش و نیایش دخالت می‌گیرند کوه نیز جنبه نمادین نماز، معراج و... و پناهگاه عارفانه به خود می‌گیرد. همچنان که در آیات و روایات از نماز با عناوین معراج، ستون دین، وسیله تقرب و... یاد شده است. مثلاً در قرآن می‌خوانیم «أَنَّ صَلَاةَ تَتَّبِعُ عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۷</sup> نماز بازدارنده انسان از کارهای زشت و ناپسند است و در گستره روایات از پیامبر اسلام (ص) نقل شده است «الصلوة معراج المؤمن» یعنی نماز معراج مؤمن است. نیز از آن حضرت است که «الصلوة قریان المؤمن» نماز عامل نزدیکی و تقرب مؤمن به خداست. نظیر همین حدیث از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که فرمودند: «الصلوة قریان کل تقی» یعنی نماز وسیله تقرب به خداوند متعال است برای هر مؤمن و پرهیزکاری که نماز را اقامه کند.

همچنین از پیامبر اسلام نقل است که فرمودند «الصلوة عماد دینکم» یعنی نماز پایه و ستون دین شماست نیز نقل شده که حضرتش فرمودند: «موضع الصلوة من الدین کوضع الرأس من الجسد» یعنی جایگاه نماز در دین مانند جایگاه سر در بدن است. از علی (ع) نیز نقل شده است که فرمودند: «الصلوة حصن من سطوات الشیطان» یعنی نماز قلعه و دژ مستحکمی است که در مقابل حملات شیطان از نمازگزار محافظت می‌کند نهایتاً اینکه امام صادق (ع) فرموده‌اند: «أَنَّ الصلوة حُجْرَةٌ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» یعنی نماز نگهبان الهی (بر روی زمین است).<sup>۸</sup>

کوه علاوه بر اینکه خود نماد استقامت و استواری است و از ویژگی‌هایی که برای نماز برشمرده‌ایم به صورت نمادین برخوردار است چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالجِبَالِ أَوْتَادًا» کوه نگهبان و نگهدارنده زمین است. زمینی که محل سکونت انسان، حیوانات و گیاهان است و به تعبیر دیگر زمینی که عامل بقا و دوام حیات همه زی‌حیات است. بنابراین می‌توان گفت کوه نماد پایداری همه موجودات است. با این توضیح روشن می‌توان گفت از منظر عرفان کوه نماد پیر، قطب، حجت و امام است. چنان که در احادیث اسلامی آمده است «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حِجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ»<sup>۹</sup> به علت اینکه «لَوْ بَقِيَ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»<sup>۱۰</sup> یعنی زمین از حجت و امام خالی نمی‌ماند، چه امامت او آشکار و یا پنهان و مقهور باشد به علت اینکه اگر زمین بدون امام باشد فرورود. (بنیان و نظم از هم گسیخته گردد) و همین دیدگاه را عرفا نسبت به قطب و شیخ دارند، در باور عرفا «قطب» مرکز حقیقی نیروی معنوی عالم بوده و دوام و بقای این جهان متکی به اوست.<sup>۱۱</sup> عرفا معتقدند «چهاران» نمی‌تواند بدون وجود یک قطب یا محور چرخش، پایدار بماند، همان‌طور که آسیاب به دور قطب و محور خویش می‌گردد تا استفاده برساند، جهان هم به دور محور شیخ و قطب زمانه در گردش است.<sup>۱۲</sup>

این نظر عرفا به احتمال زیاد مأخوذ از بیان حضرت علی (ع) است که در آغاز خطبه سوم و نیز در خطبه ۱۱۹ نهج‌البلاغه خطاب به مردم فرموده‌اند: «وَأَنَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتَهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَ اضْطَرَبَ ثِقَالُهَا» یعنی من چون قطب و محور آسیابم، بر جای ایستاده و ثابت و آسیابم به دورم در گردش افتاده اگر از مرکز آسیاب جدا شوم یا اینکه از آن دور گردم، مدار آن برلزد و سنگ زیرین آسیاب از جای بگردد و فروریزد. نیز احتمالاً بر همین اساس شاعر سروده است:

کی جهان بی‌قطب باشد پایدار

آسیاب از قطب باشد برقرار

ناگفته نماند که کوه در بسیاری از داستانها و اسطوره‌های قدیم، جایگاه عارفان، دانایان و حتی پیامبران و به طور کلی سمبل‌های حکمت و عرفان بوده است برای نمونه در احوالات پیامبران طبق گزارش قرآن و کتاب مقدس موسی در کوه طور لوح ده فرمان را دریافت می‌کند و برای هدایت قوم خویش به پایین کوه می‌آید و یا حضرت محمد در غار حرا به دریافت اولین آیات قرآنی و تجربه نبوی موفق می‌گردد.

در اساطیر و داستانهای عرفانی نیز کوه جایگاه سیمرغ (نماد انسان کامل) است و ابراهیم ادهم در آغاز سلوکش در کوه سکنی می‌کند.

□ □ □

نیساریان نماد اعضا و جوارحی است که در حفظ و امنیت انسان از خطرات، نقش بارزی دارند:

گروه دومی که جمشید به عنوان طبقه خاصی از جامعه مورد توجه قرار می‌دهد نیساریان یعنی ارتشیان و سپاهیان می‌باشد که فردوسی در نظم خود چنین آورده است:

صفی بردگردست بنشانند

همی نام «نیساریان» خوانند

کجا شیر مردان جنگ‌آورند

فرورنده لشکر و کشورند

کز ایشان بود تخت شاهی به جای

وز ایشان بود نام مردی به پای



چنانچه در آیات فوق دقت بیشتری به خرج دهیم متوجه می شویم که نیساریان حافظ و نگهبان تخت شاهی هستند. حال اینکه بر کسی پوشیده نیست که تخت شاه، کنایه از مرکز و محور یک کشور یا جامعه است. لذا تا زمانی که مرکز و محور اجتماعی در سلامت و آسایش باشد آن جامعه قادر به ادامه حیات و زندگی است در غیر این صورت محکوم به شکست و نابودی است. این قاعده در جسم و جان انسان نیز قابل تصور است چنان که همه می دانیم مراکز احساسات (لامسه، بویایی، چشایی، بینایی و شنوایی) چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی نقش مهمی در سلامت و امنیت بدن و حتی حالات روحی روانی انسان دارند. بر این اساس نیساریان در این داستان از منظر عرفان می توانند نمادی از اعضا و جوارحی باشند که مانند چشم و گوش در حفظ و حراست جسم و جان انسان از خطرات بیرونی یعنی خطراتی که از طرف محیط زیست و امثال آن انسان را تحدید می کنند نقش اساسی را ایفا می کنند.

البته با تکامل بینش عرفانی اعضایی چون چشم معانی بسیار گسترده و معنوی پیدا کرده و همین امر موجب گشته ترکیبات گسترده ای از این واژگان نیز پا به عرصه تفکر عرفانی بگذارد برای نمونه چشم کنایه از «صفت بصر الهی» شده و به تبع آن ترکیبات: چشم آهوانه، چشم نرگس، چشم جادو، چشم آهو، چشم ترک، چشم خمار، چشم شهلا، چشم سیداه، چشم مخمور، چشم مست، چشم بیمار، چشم روشن، چشم سیر، چشم سحرانگیز و چشم رنگ آمیز به وجود آمده که هر کدام از معنی خاصی برخوردار است. اگر کسی خواسته باشد که بداند می تواند به کتب عرفانی و یا فرهنگ واژگان و اصطلاحات عرفانی مراجعه کند.

گفتنی است که تعدادی از اساتید احتمال داده اند «نیساریان» تحریف شده «ارتشتاران» باشد

□ □ □

نسودیان نماد اعضا و جوارحی است که در بقای نسل و ... نقش بارزی دارند. گروه سوم از چهار گروهی که جمشید برگزیده نسودیان یعنی کشاورزان و برزیگران است فردوسی در معرفی این گروه می گوید:

«نسودی» سه دیگر گره را شناس

کجا نیست بر کس از ایشان سپاس

به کارند و ورزند و خود بدروند

به گاه خورش سرزنش نشنوند

ز فرمان سرآزاده و زنده بپوش

ز آواز بیغاره آسوده گوش

تن آزار و آباد گیتی بدوی

برآسوده از داور و گفت و گوی

نسودیان بر حسب ظاهر داستان عبارت است از گروهی کشاورز که به کار کشت و داشت و برداشت اقدام می ورزند اما اگر از جنبه رمزی و عرفانی به داستان نظر شود، می توان گفت: نسودیان نماد اعضا و جوارحی است که در بقای نسل نقشی بارز و آشکار دارند. لذا توجه به این اعضا و جوارح کنایه از به اختیار گرفتن خور و خواب و خشم و شهوت است. چرا که به قول استاد سخن سعدی شیرازی

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و چهل و ظلمت

و به قول مولانا جلال الدین محمد مولوی

خشم و شهوت مرد را حول کند

ز استقامت روح را مبدل کند

اصولاً از نظر عرفا سلیمان علاوه بر سلیمان نبی، شخصی است که بر نفس خود مالک باشد و بتواند از شهوات گوناگون دامنش را حفظ کند و بداند که:

نار شهوت می نیار آمد بآب

زانکه دارد طبع دوزخ در عذاب

از منظر عرفان جمشید (که نماد سلیمان است) با تسلط بر خشم و شهوت به طور طبیعی و مشروع نیازهای جسمی و جنسی خود را نیز برآورده کرده و در نظم و بقای نسل هم اختلالی به وجود نمی آورده است.

اهنوخشی = پیشهور، نماد اعضا و جوارحی است که در امور مختلف نقش دارند. چهارمین گروه از مردمان، که جمشید آنان را برگزیده و به کار گماشته است. پیشه‌وران و اهل صنعت است.

فردوسی در مقام معرفی این گروه می گوید:

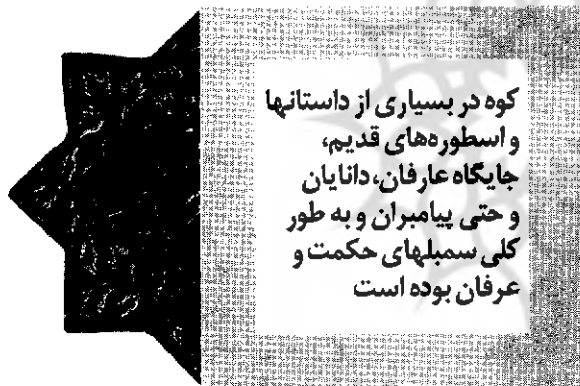
چهارم که خوانند «اهنوخشی»

همان دست‌ورزان با سرکشی

کجا کارشان هم گنان پیشه بود

روان‌شان همیشه پُراندیشه بود

این گروه که اهل حرفه‌های مختلف هستند از منظر عرفان در این داستان می توانند نماد اعضا و جوارحی باشند که در کارهای مختلفی نقش دارند. به تعبیر دیگر ثمره و نتیجه کار آنها در بقا و زندگی روزمره گروه‌های دیگری



که پیش‌تر بحثشان گذشت ملموس و غیر قابل انکار است برای نمونه اگر شما فقط دست را در نظر بگیرید می بینید که انواع و اقسام کارها را با آن انجام می دهیم مثلاً می نویسیم، بذرافشانی می کنیم، نجاری می کنیم، غذا می خوریم، آهنگری می کنیم و ... هدف از همه این گونه امور هم آسایش و بقای یک پیکر است (اعم از اینکه پیکر انسان واحدی باشد یا پیکر یک اجتماع) بر این اساس این چهار گروه نقش چهار پایه و ستون خیمه یا ساختمانی را دارند که برای دوام و بقای آن لازمند حال اگر گفته شود چرا جمشید این چهار گروه را برگزیده و مورد توجه قرار داده است؟ آیا سزای در این کار و گزینش بوده است یا نه؟ باید گفت: جواب مثبت است. در صورتی که رمزی بودن داستان را بپذیریم (که قابل پذیرش هم هست)

در ابتدای این نوشتار گفته شد جمشید نماد سلیمان است و طبق گفته کتاب مقدس و تواریخ ادیان اولین و مهم‌ترین کار سلیمان بعد از جانشینی داوود احداث معبد بود که بنای آن هفت سال طول کشید. مسلماً چنان که گزارش شده در ساختن این بنای عظیم صنعتگران اعم از معماران، نجاران، مهندسان، متخصصان و ... همکاری داشته‌اند و بعد از اتمام کار کاهنان و علمای معبد را پایگاه تبلیغ و آموزش علوم و احکام دینی و شرعی و عابدان



طریق این فرایند به «دائو»ی نفس خویش که چیزی جز بنیاد قدسی هستی خودش نیست، رسیده است»<sup>۱۳</sup>، و کسی است که بر نفس خود امیر گشته، در غیر این صورت اسیر دیو نفس می‌باشد. یعنی دیو در جای سلیمان قرار می‌گیرد که به قول مولوی «دیو هم وقتی سلیمانی کند»

«دیو نزد برهنه‌های هند، اسم رب‌النوع عقل و رب‌النوع رحمت است، نام یکی از ارباب انواع بود که تمام قوم آریا آن را می‌پرستیدند و هم‌اکنون هندوها معتقد به رب‌النوعی هستند که آن را در آسمان می‌دانند و خدای اکبر می‌خوانند و نام آن معبود خیالی دیواناست (دیو) به عقیده بعضی از ایرانیان (قدیم) نام خدا یا رب‌النوع است ایرانیان (قدیم) مردان دلیر و شجاعان و کلخدا را دیو می‌خواندند و در مقام مدح و ستایش مازندرانها را دیو می‌گفتند. (دیو) کنایه از مردم پهلوان و دلیر و شجاع و دلاور است. (و نیز) اشخاصی را که در زمان خود قوی‌تر از امثال و اقران بوده‌اند و مطیع حکام نمی‌شدند دیو می‌گفتند و این نام را مایه فخر و بزرگواری (و) اثبات شجاعت خود می‌شمرند»<sup>۱۴</sup>

علاوه بر این صاحب «شاهنامه آیشخور عارفان» معتقد است دیو در داستان جمشید به معنی «روشنایی، فروغ، اشراق ... (ضوء، ضیاء، سو، زئوس ... است»<sup>۱۵</sup> لذا مصراع «بفرمود دیوان ناپاک را» را به صورت دیوان چالاک» ضبط کرده است. اعتقاد نگارنده نیز همین است، چون دلیلی وجود ندارد که دیوان را ناپاک بدانیم و بخوانیم فرقی هم نمی‌کند که منظور ما از دیوان شیاطین باشد یا عفرینتها و یا اینکه اهریمن و غول افسانه‌ای چون همه این موجودات از دید انسانها و منابع اسلامی ناپاک نیستند لذا در

آن را محل پرستش بیهوه خدای یهود و محل انجام فرایض و مراسم قربانی قرار دادند بنابراین اگر دقت کنید چهار گروهی که جمشید برگزیده بود با این ماجرا قابل تطبیق است مثلاً اگر کوه را نمادی از معبد بدانیم و کاتوزیان را نمادی از کاهنان و نیساریان را نمادی از نگاهبانان و محافظان معبد و نسودیان را نمادی از مردمان عادی که برای زیارت و انجام مراسم قربانی‌ای که از دست رنج و تلاش خود تهیه می‌دیدند و در معبد حضور می‌یافتند و اهنوخشی‌بان را نمادی از تمامی صنعتگران که در ساختن معبد سلیمان هم‌سو بوده و هم‌خوانی داشته‌اند کاملاً مطابق‌اند. به همین دلیل و دلایلی که گذشت نگارنده بر این است که کوه نماد معبد، ... و معراج مؤمن است.

□ □ □

دیو نماد نفس اماره و صفات رذیله است. اما در داستان جمشید، دیوان نماد انسانهای دلیر، کاردان، حاذق و چالاک هستند: «دیو» از واژگانی است که در افسانه‌های ایران بسیار به کار رفته است.

این واژه گاه جانشین

اسم شیطان و اهریمن

شده و گاهی به معنی صورتی

و همی، غول، عفریت، موجودی

افسانه‌ای که دارای قدی بلند و

هیکلکی مهیب و زشت تصور شده، دیو

در متون عرفانی نمودار نفس اماره و علامت

صفات رذیله انسانی است بنابراین از نظر عرفا

سلیمان انسان کامل است «انسانی است که

از خویش فراتر رفته و از



گستره فقه اسلامی نیز فتوایی مبنی بر ناپاکی آنها صادر نشده است. آنچه که مسلم است انسانها حضور این موجودات را در عرصه حیات خود از شرور دانسته‌اند و بیشتر هم بر آن بوده‌اند که اینها در صورت دیدن آزار و اذیت از طرف انسانها شر می‌رسانند و بر این اساس است وقتی که مسلمانان در شب آب جوش به زمین بریزند «بسم الله» می‌گویند.

دیگر اینکه عده زیادی از مردم معتقد بودند دیوان در انسانهایی که استعداد حلول آنها را در خود دارند حلول می‌کنند، در این صورت فرد دیو زده یا جن زده می‌شود که به ترتیب دیوانه یا مجنونشان نامند.

بنابراین فقط به دلیلی می‌توان ناپاک خواندن دیوان را پذیرفت. آن هم این است که بگوییم چون مردم معمولاً دیوان را موجودی شر تصور کرده‌اند مجازاً آنها را «ناپاک» خوانده‌اند لیکن این موضوع در داستان سلیمان و جمشید (که نماد سلیمان است) منتفی است چون دیوان در داستانهای مذکور خدمت‌گذار و فرمان‌برند نه شرور و زیان‌مند. دیوان به فرمان سلیمان تخت ملکه سبا را در یک چشم به هم زدن در کاخ سلیمان حاضر می‌کنند و طبق گفته فردوسی: جمشید:

بفرمود دیوان «چالاک»<sup>۱۶</sup> را  
به آب اندر آمیختن خاک را  
هر آنچه از گل آمد چو بشناختند  
سبک خسترا کالبد ساختند  
بسنگ و بکج دیو دیوار کرد  
نخست از برش هندسی کار کرد  
چو گرمابه و کاخهای بلند  
چو ایوان که باشد پناه از گزند

آنچه از این سه بیت، حتی ابیات بعدی فهمیده می‌شود عبارت‌اند از موجودات چالاک که صاحب «انسان کامل» آنها را ملک دانسته و نوشته است «ای درویش، ملک و ابلیس یک قوت است. این قوت مادام که مطیع و فرمانبردار سلیمان نیست نامش ابلیس است و سلیمان این را دریند می‌دارد و چون مطیع و فرمانبردار سلیمان شد، نامش ملک است و سلیمان این را در کار می‌دارد. بعضی را به معماری و بعضی را به عوآسی»<sup>۱۷</sup> چنان که در داستان جمشید هم دیوان به فرمان وی کاخ عظیمی، که مناسب پادشاهان قدرتمند بوده، می‌سازند و این مطابق است با کاخ سلیمان نبی که در باب هفتم کتاب مقدس (کتاب پادشاهان) تحت عنوان «بنای قصر سلیمان» توصیف شده است.

تخت و قالیچه نماد عقل و اندیشه است

همه کسانی که از داستان سلیمان و سرگذشت وی اندک آگاهی دارند می‌دانند که طبق داستان، سلیمان را قالیچه‌ای بوده که بر آن می‌نشسته و سوار بر باد در آسمان سیر می‌کرده است. با آنکه در قرآن به قالیچه اشاره‌ای نشده است؛ آنچه در این مورد ذکر شده این است که «ما باد را مسخر سلیمان ساختیم که به امر او به سوی سرزمینهای پربرکت جریان می‌یافت»<sup>۱۸</sup> دیگر اینکه «و باد را مسخر سلیمان ساختیم تا (بساطش را) صبحگاه یک‌ماهه راه برد»<sup>۱۹</sup>

از نقل تفاسیر نیز نمی‌توان نتیجه قطعی مبنی برداشتن قالیچه یا تخت و چگونگی سیر آن در آسمان حاصل کرد به علت اینکه مفسران خود نیز نظر واحدی ندارند. برای نمونه صاحب کشف‌الاسرار می‌نویسد: «گفته‌اند سیر سلیمان بر مرکب باد اندر بسیط زمین چنان بود که هر روز بامداد تا به نماز پیشین وقت قیلوله مسافت یک‌ماهه راه بربریده بود»<sup>۲۰</sup>

صاحب روض‌الجنان هم از قول ابن زید می‌نویسد: «سلیمان (ع) مرکبی ساخته بود از چوب او را هزار رکن بود بر هر رکنی هزار خانه بنا کرده بود که لشکر او از جن و انس آنجا بودند در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب بر گرفتندی و برداشتندی از زمین، آنگه بادی نرم بیامدی و یک‌ماهه راه بریدی...»<sup>۲۱</sup>

در کتاب مقدس نیز ذکری از قالیچه سلیمان و سیر آسمانی وی نیامده است. بنابراین قول کسانی چون «ابن زید» و عطار که می‌گویند:

چون سلیمان ملک خود چندان بدید  
جمله آفاق در فرمان بدید  
بود چل فرسنگ شادروان او  
باد می‌بردیش در فرمان او<sup>۲۲</sup>

ناظر بر اسطوره یا تمثیلی قابل تأویل است. اما سخن حکیم توس در داستان جمشید که می‌فرماید:

به فر کیانی یکی تخت ساخت  
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت  
که چون خواستی، دیو برداشتی  
ز هامون به گردون برافراستی  
چو خورشید تابان میان هوا  
نشسته برو شاه فرمانروا  
جهان انجمن شد بر تخت او  
از آن بر شده فرة بخت او

مطابق است با سخن ابن زید و نیز با بیان کتاب مقدس که می‌فرماید: «و پادشاه (سلیمان) تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقیش منور بود و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته‌ها بود و دو شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود»<sup>۲۳</sup>

پیش‌تر گفتیم که در کتاب مقدس نیز از سیر آسمانی سلیمان سخنی نیست بنابراین دوبیت:

که چون خواستی، دیو برداشتی  
ز هامون به گردون برافراستی  
چو خورشید تابان میان هوا  
نشسته بر او شاه فرمانروا

را هم می‌توان حمل بر سخن «ابن زید» کرد و هم می‌توان اغراق شعری به حساب آورد و گفت: دیو کنایه از پهلوانی است که تخت جمشید را بر بالای سر بلند می‌کرده و به میدان شهر یا محل تجمع مردم می‌برده، نه اینکه دیو نیرویی بوده که آن را به آسمان می‌برده و در آسمان به سوی هدفی خاص حرکتش می‌داده، لیکن در صورت صحت این نظر باید گفت جمشید در واقع نه یک پادشاه بلکه بازیچه یک پهلوان یا اینکه ستمگری بوده که پهلوانی را اسیر خواسته خود داشته است و در غیر این صورت باید قائل به تمثیل و رمزی بودن داستان شد و از منظر عرفان به موضوع نگریم و از منظر عرفان می‌توان گفت: تخت و قالیچه نماد عقل‌اند و دیو و باد نماد جسم یا جایگاه عقل و انجمن نماد اعضا و جوارحی که به حکم عقل کار می‌کنند. به تعبیر دیگر دیو و باد نماد جسم انسان است. به دلیل اینکه انسان بی‌عقل چون باد چیزی در بساط ندارد و لذا چون هیکل خالی و وهمی محسوب می‌شود و تخت نماد عقل است که جوهر انسان می‌باشد و جمشید



(نماد سلیمان) که تخت، یعنی عقل و اندیشه، را در اختیار و به خدمت گرفته است. چنان که صاحب «دفتر عقل و آیت عشق» نقل کرده حارث محاسبی فرمود: «لکل شیئی جوهر و جوهر الانسان عقله و جوهر العقل توفیق الله»<sup>۲۴</sup> یعنی برای هر چیزی جوهری است و جوهر انسان عقل او است و جوهر عقل توفیق الهی است.

نیز طبق بیان منبع فوق «عرفای اسلامی از جمله: حکیم ترمذی، حارث محاسبی، سهل شوشتری، ذوالنون مصری، جنید بغدادی و بالاخره کلا باذی و قشیری، عقل را لطیفه ربانی دانسته و آن را سلطان اقلیم وجود بشر به شمار آورده‌اند»<sup>۲۵</sup>

بنابراین تخت نماد مادی و تجسم خارجی عقل است؛ که جمشید (نماد سلیمان) بر او نشسته کنایه از اینکه آن را در اختیار گرفته بر انجمن (نماد اعضا و جوارح) حکم می‌راند.

شیخ اشراق هم انسان بی‌عقل را کور سیاحت‌گر زمین دانسته و گفته است: «اگر به این جایگاه (عالم عقل) نرسیدی مانند انسانی نابینا و بی‌خردی هستی که می‌خواهد در زمین به سیر و سیاحت بپردازد و یا هم‌چون آدمی زمین‌گیری که آهنگ راهبری دیگران کرده باشد»<sup>۲۶</sup>

عده‌ای هم، از جمله ابوالبرکات بغدادی، عقل را با عقل عربی هم‌ریشه دانسته و گفته‌اند چنان‌که عقال برای بستن پای شتر به کار می‌رود و شتر را از حرکت بازمی‌دارد. عقل نیز «نفس سرکش انسان را از کارهایی که مقتضای شهوات و هواپرستی است بازدارد»<sup>۲۷</sup>

این کلام که با بسیاری از احادیث و روایات اسلامی به‌خصوص با بیان مشهور امام صادق (ع) که فرمودند: «العقل «ما عید به الرحمن و اکتسب به الجنان»<sup>۲۸</sup> مطابقت دارد. در عین حال نشان می‌دهد که عقل یک سری از آزادیها را از انسان سلب کرده و آن را محدود می‌کند. اگرچه این محدودیت، مطلوب و مفید است چنان‌که سید حسین نصر معتقد است عقل به معنی «به هم بستن، است زیرا این عقل است که آدمی را به مبدأش می‌پیوندند»<sup>۲۹</sup> بر این پایه تخت و قالیچه نیز که نماد عقل و اندیشه‌اند، انسان را به اندازه وسعت وجودی خود محدود کرده و در ظاهر نیز پیکر و جسم انسان را به خاک یعنی به مبدأش پیوند می‌دهند.

## □ گناه جمشید و سلیمان

مهم‌ترین و اصلی‌ترین تفاوت داستان جمشید با سلیمان نبی در مسئله گناه جمشید و سلیمان خلاصه می‌شود. در اینکه گناه جمشید چیست؟ «سخن بسیار است. در سنه ۳۲، بند ۸، گناه او این است که گوشت گاو را برای خوردن مردمان آورده است. اما شاهنامه و متن روایت پهلوی و دیگر تاریخهای فارسی و تازی گناه او را ادعای خدایی می‌دانند. در وداها ظاهرأ گناه او هم‌بستری با خواهر است.»<sup>۳۰</sup>

در حالی که طبق قرآن و عقیده مسلمانان سلیمان نبی مرتکب گناهی نشده‌الا اینکه ترک اولی کرده است و ترک اولای وی نیز عبارت است از اینکه روزی به علت جذب در زیبایی اسبان از نافله عصر غافل شده و فرصت نافله را از دست می‌دهد اما بنا به گزارش کتاب مقدس «در وقت پیری سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داوود با یهوه، خدایش کامل نبود پس سلیمان در عقب «عشورت» خدای صید و نیان و در عقب «ملکوم» رجس عموتیان رفت و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داوود، خداوند را پیروی کامل نمود

آن‌گاه سلیمان در کوهی که روبه‌روی اورشلیم است مکانی بلند به جهت «کُمُوش» که رجس موآبیان است و به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانیها می‌گذرانیدند، عمل نمود

پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه به او ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود، که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، جا نیآورد پس خداوند به سلیمان گفت: «چون که این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمود هم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بندمات خواهم داد...»<sup>۳۱</sup>

در کتاب تحمیهام با اشاره به همین مطلب می‌گوید: «آپاسلیمان، پادشاه اسرائیل در همین امر (از نواج با زنان بیگانه) گناه نورزید با آنکه در امتهای بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگرچه او محبوب خدای خود می‌بود و خدا او را به پادشاهی تملی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند پس آیا ما به شما (بعضی از یهودیان) گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»<sup>۳۲</sup>

نیز در کتاب یشوعین سیرا با نظر به موضوع مذکور سلیمان را مورد خطاب قرار داده می‌گوید: «پهلوه‌ای خویش را تسلیم زنان کردی و ایشان را بر تن خود چیرگی بخشیدی. مجد خویش را لکه‌دار ساختی، نسل خود را بیالودی، آن چنان که خشم را بر فرزندان خویش و محنت را به سبب نادانی خود نازل ساختی: سلطنت دوپاره شد.»<sup>۳۳</sup> با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت طبق کتاب مقدس سلیمان شرک ورزیده و لذا مغضوب خدا شده و در نتیجه، ابدیت سلطنتش را از دست داده است.

عرفای اسلامی اگرچه سلیمان را از اقطاب هفت‌گانه به حساب نمی‌آورند لکن او را از اولیای حضرت موسی (ع) دانسته‌اند<sup>۳۴</sup> سلیمان از نظر عرفا انسان کامل است بنابراین گناهی برای حضرتش قائل نیستند و می‌گویند: «سلیمان عشق چون آید مورچگان حواس ظاهر و باطن هر یک به جای خود قرار گیرند تا از صدمت لشکر عشق به سلامت مانند»<sup>۳۵</sup>

بر این اساس گناه خود خدایی و خود خداخوانی که در شاهنامه و امثال آن به جمشید نسبت داده شده است به حسب ظاهر نه با کتاب مقدس مطابق است و نه با بیان عرفا و قرآن، اما اگر دقت شود سخن فردوسی و هم‌فکرانش در باطن قضیه فقط با کتاب مقدس مطابقت می‌کند؛ به علت اینکه گفته شد نتیجه بیان کتاب مقدس این است که سلیمان شرک ورزیده از بیان شاهنامه نیز برمی‌آید که جمشید نهایتاً دچار بیماری شرک شده و نسبت به خدا شرک ورزیده است.

شرک جمشید به گفته فردوسی این بود که

منی کرد آن شاه یزدان‌شناس

ز یزدان به پیچید و شد ناسپاس

□ □ □

گرایندون که دانید که من کردم این

مرا خواند باید جهان‌آفرین

□ □ □

چو این گفته شد فر یزدان از وی

گسست و جهان شد پر از گفت‌وگوی

فرآیزدی که گسسته شد تاج و تخت و کیان شاهی هم که مساوی با هستی جمشید است بر باد شده و سقوط جمشید رقم می‌خورد. این ماجرا انسان را به



یاد شعر عقاب حکیم ناصر خسرو قبادیانی می‌اندازد. چرا که در داستان عقاب هم، عقابی که از سر سنگ به هوا می‌خیزد و همه روی زمین را زیر پر و بال و جنبش پشه بر سر خاشاک را عیان در نظر می‌بیند. به قول حکیم یمگان «بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید» تا اینکه تیری به بالش اصابت کرد و از آسمان به زمین افتاد و آنگه

زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید  
گفتا: ز که نالیم؟ که از ماست که برماست<sup>۲۴</sup>

ولی آیا می‌توان گفت: زندانی کوه‌های یمگان هم تحت تأثیر پایانه داستان جمشید و شاهنامه یا منابعی که در اختیار حکیم توس بوده شعر عقاب را سروده است؟ و یا اینکه او خود سوژه شعرش را از طبیعت گرفته و بدان پرداخته است. قضاوت و یافتن پاسخ را به خوانندگان و علاقه‌مندان به این موضوع می‌سپاریم. قابل ذکر است که در میان شعرای مسلمان کسی را سراغ ندارم که به گناه جم «جمشید» یا سلیمان اشاره‌ای کرده باشد در حالی که اکثر آنها به‌خصوص شعرای بزرگی چون مولوی، حافظ، عطار، سنایی و خاقانی به وفور و عناوین مختلف به بیان سرگذشت و داستان ایشان پرداخته‌اند که در ادامه این بحث نمونه‌ها را ایاتی چند برگزیده و می‌آوریم.

## □ داشتن انگشتر سلیمانی

### نماد داشتن جامع جمیع صفات نیک است

از منظر عرفان چون سلیمان نماد انسان کامل است و انگشتر وی نقش اسم اعظم داشته، و اسم اعظم اسمی است جامع جمیع اسماء الهی، و این بدین معنی است که سلیمان یا انسان کامل به جامع جمیع اسماء الهی عالم است. اما تعدادی از ایاتی که به انگشتری سلیمان و جم اشارت دارند عبارت‌اند از:

#### ۱- انگشتری

گر ز یک انگشتری خاصه جمشید  
دیو چهارم به پیشان به طواف است  
دیو دلی می‌کنند بر سر خاتم  
خاتم جمشید داشتن نه گزافست

(خاقانی)

آن کس که نگین لب تو یافت به صد جان  
در عرض وی انگشتری جم نپذیرد

(خاقانی)

آخر ای خاتم جمشید همایون آثار

گر فتند عکس تو بر نقش نگینم، چه شود؟ (حافظ)

گر چه شیرین دهنان پادشهان اند ولی  
او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

(همان)

دهان تنگ شیرینش مگر ملک سلیمان است  
که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد

(همان)

از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار  
صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

(همان)

شاد باش ای شرع بی تو هم‌چو موسی بی عصا

دیرزی ای علم بی تو چون سلیمان بی نگین (سنایی)

### ۲- خاتم و اسم اعظم

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت

کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن (حافظ)

باد را گفتم سلیمان را چرا خدمت کنی

گفت از آن کش نام احمد نقش بر خاتم بود (سنایی)

از این بیت برمی‌آید که سنایی اسم احمد را اسم اعظم می‌دانسته است. بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم

ملک آن تست و خاتم، فرمای هر چه خواهی (حافظ)

در این بیت حافظ هر چند اسم سلیمان یا جم «جمشید» نیامده است اما در حقیقت تلمیحی دارد. به سر گذشت حضرت سلیمان و افتادن انگشتری به دست اهریمن لیک چون انگشتر منقش به نقش اسم اعظم بود دیو نتوانست از آن بهره‌ای ببرد.

### ۳- خاتم و دیو

تا جور جهان چو جم تخت خدای مملکت

خاتم دیو بند او، بندگشای مملکت (خاقانی)

چون جم از اهرمن نگین بازستانی از غزان

تاج سر ملکشهی خاتم دست سنجری (همان)

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم

که گاه‌گاه براو دست اهرمن باشد (حافظ)

چون بدین هفت آسمان بویند با تر دامنی

چون کند نقش سلیمان دیو بر روی آزار (سنایی)

در این بیت منظور از نقش، نگین سلیمان است.

جم از این قوم بچسته است و کنون

دیو با خاتم و با جام و جم است (همان)

### ۴- بیان موضوع جم شدن انگشتری

#### یا به سرقت رفتن آن توسط دیو

ای دل به غم نشین که سلامت نهفته ماند

وی جم به ماتم آی که خاتم پدید نیست (خاقانی)

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود، چه غم دارد (حافظ)

چون تواند دیو بر تخت سلیمانی نشست

گر سلیمان گم کند در ملک خود خاتم رواست (عطار)

پادشاهی از یکی گفتن به دست آید تو را

کز دو گفتن نیست در انگشت جم انگشتری (سنایی)





البته گاهی اوقات، به علت اینکه سلیمان نامه‌ها را با نقش انگشترش مهر می‌کرده است، شاعران مهر را به جای انگشتر یا نگین در ابیات و سروده‌های خود به کار گرفته‌اند.

مانند: مهر جم است و کاس جنان نظم و نثر من  
مهر از یسار خواهی و کاس از یمین خوری (خاقانی)

ای جبین هر جنین را مهر مهر تو نگار  
مهر مهرت را مگر اندک شکستی داد جم  
ناگهان خاتم برون شد چند روز از دست او  
ملکت از دستش برون شد هم‌چو خاتم لاجرم (سنایی)

آفتی دان عوده را اسرار شرع آموختن  
فتنه‌ای دان دیو راه مهر سلیمان داشتن (همان)

بعضی از عرفا خاتم و جام جهان‌نما را نامادامی و خارجی دل دانسته‌اند و گفته‌اند:  
خاتم تو این دل است و هوش دار  
تا نگردد دیو را خاتم شکار (مولوی)

جام جهان‌نما دل انسان کامل است  
مرآت حق‌نما به حقیقت همین دل است (.....)

### ۵- دیو و سلیمان، دیو از منظر عرفان نماد نفس و صفت رذیله است

چون رنجه شد به پرسش من، رنج نه ز تن  
گفتی که جم درآمد و دیو لعین گریخت (خاقانی)

باز بنگر کز سلیمان خدیو  
ملک او چون برده هم بر باد، دیو (عطار)

بر ملک کاینات سلیمان وقتی  
گر دیو نفس یک نفسستی مسخرم (همان)

چون تو را دیو هوی نیست به فرمان باری  
طمع خام مبر، ملک سلیمان مطلب (همان)

### ۶- دیو بر تخت سلیمان

راه مخلوقان گیری و نیندیشی هیچ  
دیو بر تخت سلیمان چو سلیمان نشود (سنایی)

تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک  
زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن (همان)

### ۷- فرمان برداری دیو و دد و ... از سلیمان

تا سلیمان وار خاتم بازنستانی ز دیو  
کی تو را فرمان برد دام و دد و دیو و پری (سنایی)

پس چو جمشید بر نشین بر باد  
همه را زیر نقش خاتم کن

پری و دیو و جنی و انسی  
حشرات زمین فراهم کن (همان)

چون سلیمان باش بی‌وسواس و ریو  
تا ترا فرمان برد جنی و دیو (مولوی)

### ۸- تخت سلیمان و بر باد رفتن آن به دو معنا است گاهی به معنی از دست رفتن و نابود شدن و گاهی سیر آن به وسیله باد است.

بر تخت جم پدید نیاید شب دراز  
من دانم این حدیث که در چاه بیژنم (سعدی)

از کل عالم شو بری بگذر ز چرخ چنبری  
تا هیچ چیزی نشمیری تاج قباد و تخت جم (سنایی)

بادت به دست باشد، اگر دل نهی به هیچ  
در معرضی که تخت سلیمان رود بیاد (حافظ)

که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند؟  
که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد (همان)

اندران ساعت که بر پشت صبا بندند زین  
با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است (همان)

جایی که تخت و مسند جم می‌رود بیاد  
گر غم خوریم، خوش نبود به که می‌خوریم (همان)

سلیمان است گویی در عماری  
که بر باد صبا تختش روان است (سعدی)

### ۹- تخت بلقیس

گرچه عفریت آورد عرش سبایی پیش جم  
دیدنش جمشید والا بر تابد بیش از این (خاقانی)

حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان  
لیک ز آصف نر فن عفریتیان (مولوی)

سلیمان وار دیوان را مطیع امر خودگردان  
نشین بر تخت بلقیسی و چتر از پر عنقا کن (سنایی)

### ۱۰- مورچه و سلیمان

تا چه مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده‌اند  
یا چه مورم کم سخن نزد سلیمان گفته‌اند؟ (سعدی)

نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست  
سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش (حافظ)

تو چون نام جویی ز نان جوی بگسل  
که جم را به مور اقتدایی نیایی (خاقانی)



بی‌دم مردان خطاست بر پی موران شدن  
بی کف جم احمقی ست خاتم جم داشتن

(همان)

چه خوش گفت سالار موران، یا جم  
نکردم بدی، زو چرا می‌گریزم

(همان)

بر تخت جم که تاجش معراج آسمانست  
همت نگر که موری با آن حقارت آمد

(حافظ)

زبان مور باصف دراز گشت و رواست  
که خواجه خاتم جم یاهو کرد و باز نجست

(همان)

### ۱۱- اصف وزیر سلیمان

حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس  
و از انتصاف اصف جم اقتدار هم

(حافظ)

محتسب داند که حافظ عاشقست

و اصف ملک سلیمان نیز هم

(همان)

حافظ که هوس می‌کنش جام جهان بین  
گو در نظر اصف جمشید مکان باش

(همان)

### ۱۲- هدهد، از منظر عرفان نماد چند وجهی است

گاهی نماد پیرو دلیل راه است و گاهی نماد ...  
و گاهی نماد الهام است

هم جم و هم محمدی، کرده به خدمت درت  
روح و سروش آسمان، هدهدی و کیوتری

(خاقانی)

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است  
که مژده طرب از گلشن صبا آورد

(حافظ)

### پی‌نوشت

۱. آیات مربوط به داستان سلیمان: بقره ۱۰۲، نساء ۱۶۳، انعام ۸۴، انبیاء ۷۸-۸۲، نمل ۱۵-۴۴، سبأ ۱۲-۲۱، ص ۳۰-۴۰.
  ۲. سرگذشت سلیمان در کتاب مقدس، کتاب اول پادشاهان از باب ۱۲-۱.
  ۳. نگاه کنید به انسان کامل و فرهنگ ابن عربی مدخل سلیمان و ممداله‌هم.
  ۴. لغتنامه دهخدا.
  ۵. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۶.
  ۶. نگاه کنید به رساله حضرت امام بپ احکام حنوط.
  ۷. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.
  ۸. همه احادیث این قسمت از کتاب جامع آیات و احادیث موضوعی نماز چ اول اخذ و نقل شده است.
  ۹. معارف اسلامی، ص ۲۰۲.
  ۱۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۲.
  ۱۱. ابعاد عرفانی اسلام، ص ۳۷۷.
  ۱۲. همان.
  ۱۳. برگرفته از معرفت و معنویت، ص ۴۷.
  ۱۴. لغتنامه دهخدا.
  ۱۵. شاهنامه آبخور عرفان، پاورقی، ص ۱۷۲.
  ۱۶. به دلایل مذکور در متن، «تاپاک» را صحیح نمی‌دانم.
۱۷. انسان کامل، ص ۱۹۰.
  ۱۸. سوره انبیاء آیه ۸۱.
  ۱۹. ترجمه آیه ۱۲، سوره سبأ.
  ۲۰. کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۳۴.
  ۲۱. روض الجنان، ج ۱۶، ص ۴۱.
  ۲۲. منطق الطیر، ص ۱۲۲.
  ۲۳. کتاب مقدس، کتاب پادشاهان، باب ۱۰، آیات ۱۸-۲۱.
  ۲۴. دفتر عقل و آیت عشق، ص ۲۶.
  ۲۵. همان، ص ۳۰.
  ۲۶. عرفان در حکمت اشراق، ص ۴۱.
  ۲۷. دفتر عقل و آیت عشق، ص ۲۲.
  ۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، «کتاب العقل والجهل».
  ۲۹. معرفت و معنویت، ص ۲۵.
  ۳۰. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۰.
  ۳۱. کتاب مقدس، پادشاهان، باب ۱۱، آیات ۴-۱۳.
  ۳۲. همان، نجمیه، باب ۱۳، آیات ۲۶-۲۷.
  ۳۳. کتابهای قانونی ثانی، کتاب یسوع بن سراء، ص ۵۹۳-۵۹۴.
  ۳۴. نص و نصوص، ص ۱۱۶.
  ۳۵. فی الحقیقه العشق، ص ۱۲.
  ۳۶. دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶۶.

### منبع

۱. عبدالباقی محمدفواد، المعجم المفهرس لافعال القرآن الکریم، اسماعیلیان ۱۳۶۴.
  ۲. کلینی محمد ابن یعقوب، اصول کافی، ترجمه مصطفوی سید جواد دفتر نشر فرهنگ اهل البیت (ع).
  ۳. شیمل آن‌ماری، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه گواهی عبدالرحیم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۷.
  ۴. محمدی احمد، بررسی اندیشه عرفانی عطار، ادیب چاپ اول، ۱۳۶۸.
  ۵. کوورچی کویاجی جهانگیر، دوست‌خواه جلیل، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، آگاه چاپ اول، ۱۳۸۰.
  ۶. بهار مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، آگاه چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
  ۷. کی‌منش عباس، پرتو عرفان شرح اصطلاحات کلیات شمس، سعدی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
  ۸. حائری مهدی، پنجاهی معصومین (ع)، هجرت چاپ سوم، ۱۳۷۴.
  ۹. محمد تقی، تفسیر نوین شریعتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
  ۱۰. علی‌اصغر، تاریخ ادیان حکمت، ابن سینا.
  ۱۱. عزیزی عباس، جامع آیات و احادیث موضوعی نماز، تبوغ چاپ دوم، ۱۳۷۵.
  ۱۲. خرمشاهی بهاءالدین، حافظنامه، علمی و فرهنگی و سروش، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
  ۱۳. محمودی بختیاری علی‌قلی، خاقانی در ایوان ملتان، کتاب‌سرا چاپ اول، ۱۳۷۵.
  ۱۴. ابراهیمی دینانی غلام‌حسین، دفتر عقل و آیت عشق، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
  ۱۵. خطیب رهبر خلیل، دیوان غزلیات سعدی شیرازی، مهتاب چاپ دهم، ۱۳۷۷.
  ۱۶. خطیب رهبر خلیل، دیوان غزلیات حافظ، صفی علی‌شاه، چاپ سی‌ام، ۱۳۸۰.
  ۱۷. ننگینار کرامت، دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، چکامه چاپ اول، ۱۳۷۴.
  ۱۸. رضوی مدرس، دیوان حکیم سنایی، سنایی، چاپ چهارم.
  ۱۹. دیوان فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح نفیسی سعید کتابخانه سنایی چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
  ۲۰. موسوی گرماردی علی، داستان پیامبران، قدیانی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
  ۲۱. رازی شیخ ابوالفتح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش یاحقی محمدجعفر و ناصح مهدی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۵.
  ۲۲. موسوی الخمینی روح‌الله، رساله توضیح المسائل، امیری، چاپ اول، ۱۳۶۶.
  ۲۳. واحدنوست مهوش، رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۱.
  ۲۴. خلخالی صادق، سیر هنر و عرفان در ایران، آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
  ۲۵. زول مول، ترجمه افکاری جهانگیر، شاهنامه فردوسی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
  ۲۶. محمودی بختیاری علی‌قلی، شاهنامه آبخور عرفان، علمی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۲۷. انصاری خواجه عبدالله، صمد میدان، تصحیح نجفی محمود کتاب‌سرای اشراق، چاپ اول، ۱۳۸۲.
  ۲۸. سعیدی حسن، عرفان در حکمت اشراق، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
  ۲۹. طیبیان سید حمید، عراقی‌نامه، روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
  ۳۰. بثری سید یحیی، عرفان نظری، تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
  ۳۱. سجادی سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، طهوری، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
  ۳۲. سعیدی گل‌یابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، شفیع، چاپ اول، ۱۳۸۲.
  ۳۳. شامیاتی داریوش، فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، آران، چاپ اول، ۱۳۷۵.
  ۳۴. قرآن، ترجمه الهی قمشه‌ای، مهدی.
  ۳۵. تربنی نظام‌الدین، قواعد العرفاء و آداب الشعراء، به کوشش مجاهد احمد، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴.
  ۳۶. رشیدالدین المصیدی ابوالفضل، کشف الانسار، به اهتمام حکمت علی‌اصغر، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
  ۳۷. کتاب مقدس، ترجمه قدیم، چاپ جدید.
  ۳۸. املی سید حیدر، کتاب نص النصوص در شرح فصوص الحکم، ترجمه جوزی محمدرضا، روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
  ۳۹. ترجمه سیار پیروز، کتابهای از عهد عتیق، نی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
  ۴۰. نسفی عزیزالدین، کتاب الانسان کامل، ترجمه دهشیری ضیاءالدین، طهوری، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
  ۴۱. لغتنامه دهخدا، جمعی از نویسندگان، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
  ۴۲. عطار نیشابوری فریدالدین، منطق الطیر، به کوشش رنجبر احمد، اساطیر، ...
  ۴۳. نصر سید حسین، معرفت و معنویت، ترجمه رحمتی انشاءالله، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
  ۴۴. املی حسن زاهد ممداله‌هم در شرح فصوص الحکم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
  ۴۵. موسوی سید محمدتقی، مکیال و المکارم فی فوائد الدعاء للقاءم، ترجمه حائری سید مهدی، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
  ۴۶. معارف اسلامی، جمعی از نویسندگان، سمت، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
  ۴۷. سهروردی شیخ شهاب‌الدین، مونس العشاق یا فی حقیقه العشق، به کوشش مفید حسین، مولی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
  ۴۸. محمد مولوی جلال‌الدین، تصحیح نیکلسون رینولدز، مثنوی معنوی، علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
  ۴۹. رازی نجم‌الدین، مراد العباد، به کوشش ریاحی محمد امین، علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
  ۵۰. نهج البلاغه، ترجمه مقیمی محمد، مهتابه، ۱۳۷۸.
  ۵۱. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی سید جعفر، علمی و فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۷۶.
  ۵۲. نهج البلاغه، ترجمه دشتی محمد، پرهیز کار، چاپ اول، ۱۳۶۹.

